

نبرد دوزبان: نقش دهقانان ایرانی در جدال دیرپای پارسی با عربی

محمود فتوحی رودمعجنی

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

نبرد زبانی دهقان و تازی

به گواه منابع ادبی و زبانی فارسی، رویارویی ایرانیان با اعراب از سده چهارم تا هشتم در میدان زبان و ادب بیش از دیگر ساحت‌ها جریان داشته است. ایرانیان چه در مقام دفاع از هویت خویش و چه در مقام کشورگشایی به نیروی زبان و ساز و برگ سخن و ادب بیش از هر چیزی تمسک جسته‌اند. زبان پارسی برای نخبگان ایرانی، به‌ویژه طبقه دهقان، حامل آیین و فرهنگ و هویت ایرانی بوده و از همین رو، این گروه تا قرن ششم در تربیت و تکریم شاعران و دبیران پارسی‌دان همت بسیار می‌ورزیدند. رقیب قدرتمند زبان دهقانان، زبان تازی بود که از پشتوانه نیرومند شعر، ادب، و معارف دین تازه‌ای برخوردار و نماینده هویت تمدن عربی بود.

Mahmood Fotoohi-Rudmajani, "The Contest of Languages: The Role of Iranian Dehqan's in the Enduring Competition Between Persian and Arabic," *Iran Namag*, Volume 3, Number 4 (Winter 2019), 23-44.

محمود فتوحی رودمعجنی <fotoohirud@gmail.com> (دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، ۱۳۷۴) استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد و سردبیر فصلنامه نقد ادبی است. مدتی نیز رئیس انجمن نقد ادبی ایران بوده است. علاوه بر صد مقاله در حوزه ادبیات فارسی، کتاب‌های نقد ادبی در سبک هندی، نظریه تاریخ ادبیات، نظریه‌ها و رویکردهای سبک‌شناسی و آیین نگارش مقاله پژوهشی را منتشر کرده است.

شاعران پارسی‌گوی هم‌زمان که به شعر دری خود می‌نازیدند، برای اثبات توانایی خود در ادب عربی، دیوانی هم به عربی فراهم می‌کردند تا قدرت شاعری خود را هم در زبان مسلط بر میهنشان نشان دهند و هم توان خود را در زبان میهنی خویش بیازمایند. نازش شاعران و دبیران پارسی به قوت طبع و مهارت سخنوری خود در شعر و نثر دری در کنار زبان عربی گواه صف‌آرایی دو زبان، حتی نزد یک شاعر، است. در فضاهای اجتماعی، فرهنگی و دینی این رویارویی زبانی بسیار جدی‌تر بود. حکیم سنایی این جدال را در ترکیب‌بندی که در مدح شاعر سرشناس روزگار خود، خواجه مکین‌الدین از آل نظیری،^۱ سروده به روشنی گزارش کرده است. از محتوای ترکیب‌بند سنایی چنین بر می‌آید که مکین‌الدین، شاعر معاصر وی، در شعر فارسی و عربی چیره‌دست بوده است. سنایی در دیوان دو زبانه مکین‌الدین فرونگریسته و رویارویی مقتدرانه دو زبان پارسی و عربی را در آن دیوان، چونان نبرد دو لشکر، به تصویر کشیده است.

گرچه سنایی رویارویی دو زبان را در دیوان یک شاعر به تصویر می‌کشد، اما تصویری که ارائه می‌کند بازنمایی یک واقعیت بزرگ‌تر در تاریخ سیاسی زبان فارسی است؛ گزارشی از نبرد طولانی میان زبان تازی که قلمروش از حله عراق تا قیروان در تونس گسترده است، با زبان دهقانان که در شرق از دجله تا کاشغر در ایالت سین کیانگ در شمال باختری چین رواج دارد. سنایی کتاب شعر لدین نظیری را چونان میدان نبردی انگاشته که در آن، لشکر واژگان از دو اردوی تازی و دهقان (پارسی) با یکدیگر در ستیزند. در سوی دهقانان، رودکی و عنصری و شاکر جلاب^۲ و در سوی تازیان، شاعران بزرگی همچون ابوتمام، بحتری، اعشی و اخطل در کارزارند و به مصاف زبانی بزرگی از شرق تا غرب اندرند. بند پنجم از ترکیب‌بند سنایی چنین است:

دی در آن تصنیف خواجه ساعتی کردم نظر
لفظها دیدم فصیح و نکته‌ها دیدم عُوْر
عالمی آمد به چشم من مزین و اندر او
لشکر تازی و دهقان در جدل با یکدیگر

^۱ مکین‌الدین شاعر و خواجه بوده و سنایی در ترکیب‌بندی شش بندی شعر او را بسیار ستوده است. او را امام راستین، آفتاب اهل فضل، آفتاب آسمان شاعری، تاج فرق اصفهان، شاعر ساحر خوانده است. بنگرید به حکیم ابوالمجد مجدودین آدم سنایی غزنوی، *دیوان/شعار*، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی (تهران: سنایی، ۱۳۶۲)، ۷۶۰-۷۶۵.

^۲ شاکر جلاب بخاری، از شاعران قدیم ایران، در اوایل قرن چهارم در ماوراءالنهر می‌زیست.

در یکی رو رودکی و عنصری با طعن و ضرب
 وز دگر سو بوتمام و بحتری در کز و فر
 اخلط و اعشی در آن جانب شده صاحب نفیر
 شاکر جلاب ازین جانب شده صاحب نفر
 از قفای بحتری از جله در تا قیروان
 بر وفای رودکی از دجله در تا کاشغر
 مرکبانش وافر و کامل، سریع و منسرح
 ساخت‌هاشان وافر و سالم، صحیح و معتبر
 معنی اندر جوشن لفظ آمده پیش مصاف
 خود بر سر همچو کیوان تیغ در کف همچو خور
 از نهیب شوکت ایشان ز چرخ آبگون
 زهره و مریخ مانده کام خشک و دیده تر
 هر زمان گفתי خرد زین دو سپاه بیکران
 مر کرا باشد ظفر یا خود که دارد زین خبر
 مر خرد را خاطر من در زمان دادی جواب
 من ندانم خواجه داند تا که را باشد ظفر
 آنکه اندر هر دو صف دارد مجال سروری
 پیش ازین هرگز که را باشد کمال سروری^۳

مرکب و ساز و برگ جنگی دو لشکر، وزن‌های عروضی (وافر، کامل، سریع و منسرح، سالم) است، معانی به جنگ هم آمده‌اند و جوشن لفظ بر تن کرده. سنایی پس از توصیف نبرد دو زبان می‌گوید: خرد می‌پرسد کدام یک از این دو سپاه بیکران پیروز خواهند شد؟ چه کسی از سرانجام این نبرد خبر دارد؟ گرچه پرسش سنایی به برتری شعر تازی یا پارسی در دیوان دو زبانه مکین‌الدین معطوف است، اما این پرسش به ساحتی گسترده‌تر از رویارویی و جدال بزرگ دو زبان و دو هویت و تمدن کشیده می‌شود؛ به‌ویژه آنجا که سنایی در حدیقه/الحقیقه چند بار از بیهودگی نزاع بر سر تازی و پارسی سخن می‌گوید و توصیه می‌کند که این نزاع بیهوده را کنار باید نهاد.

پیش از حکیم سنایی (م. ۵۲۵ق) تقابل دو لفظ "تازی و دهقان" به مثابه دو هویت زبانی متقابل و متناظر در شعر فارسی به شکل یک ترکیب دوگانه رایج درآمده بود.

^۳سنایی غزنوی، "ترکیب‌بند: مدح مکین‌الدین نظیری"، در دیوان/شعار، ۷۶۴.

شواهد کاربرد واژه دهقان، به معنی ایران یا پارسی، در سخن شاعران قرن پنجم و ششم زیاد است:

نه دهقان نه ترک و نه تازی بود
سخن‌ها به کردار بازی بود^۴

هر کس به عید خویش کند شادی
چه عبری و چه تازی و چه دهقان^۵

سواران تازنده را نیک بنگر
در این پهن میدان ز تازی و دهقان^۶

مأمون آن کز ملوک دولت اسلام
هرگز چون او ندید تازی و دهقان^۷

طواف حاج کنون گرد قبله تازی است
طواف ماست کنون گرد قبله دهقان^۸

همیشه تا که دارد شمس حکم سال دهقانان
جهان چون حکم سال تازیان سیر قمر دارد^۹

ای به دل همچو قبله تازی
خیز و بفروز قبله دهقان^{۱۰}

جز امر تو به مشرق و مغرب نمی‌رود
جز حکم تو به تازی و دهقان نمی‌رسد^{۱۱}

^۴ ابوالقاسم فردوسی، *شاهنامه* (مسکو: آکادمی علوم روسیه شوروی، ۱۹۸۹)، جلد ۹، ۳۱۹.
^۵ فرخی سیستانی، *دیوان اشعار*، تصحیح علی عبدالرسولی (تهران: مطبوعه مجلس، ۱۳۱۱).
^۶ ناصر خسرو قبادیانی، *دیوان اشعار*، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ق)، ۸۳.
^۷ ابوحنیفه اسکافی، به نقل از ابوالفضل بیهقی، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، به اهتمام محمدجعفر یاحقی (مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۳)، ۶۰۳.
^۸ محمدبن عبدالملک نیشابوری امیرمعزی، *دیوان امیرمعزی*، تصحیح عباس اقبال (تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۱۸)، برگ ۶۱۲.
^۹ امیرمعزی، *دیوان امیرمعزی*، ۱۹۴.
^{۱۰} قطران تبریزی، *دیوان حکیم قطران تبریزی*، تصحیح محمد نخجوانی (تهران: ققنوس، ۱۳۶۲)، ۲۵۴.
^{۱۱} رشیدالدین وطواط، *دیوان اشعار*، تصحیح سعید نفیسی (تهران: چاپخانه بارانی، ۱۳۳۹)، ۱۲۴.

عالمی آمد به چشم من مزین و اندر او لشکر تازی و دهقان در جدل با یکدگر^{۱۲}

در این ابیات، دهقان در برابر تازی به صراحت بر هویت ایرانی و عمدتاً زبان فارسی دلالت دارد. در منابع کهن گوناگون، زبان ایرانیان با نام‌های فهلوی، دری، فُرس، فارسی، پارسی، عجم، خسروان، و دهقان معرفی شده است. اما در این میان، اطلاق “دهقان”^{۱۳} اهمیت ویژه پیدا می‌کند. چرا زبان دهقان و نه زبان شاه؟ یا چرا زبان دهقان و نه زبان ایران یا ایرانشهر؟ پاسخ این پرسش نسبت یک طبقهٔ پرنفوذ ایرانی را با زبان پارسی و نقش آن طبقه را در پاسداری و ترویج هویت ایرانی نشان خواهد داد. تقابل زبانی که در این ابیات مطرح می‌شود از مسائل جدی تاریخ فرهنگ و زبان فارسی است و شایسته است مورخان فرهنگ و تمدن ایران پس از اسلام با دقت و جدیت بیشتر آن را بکاوند تا بنیان‌های شکل‌گیری یا احیای هویت ایرانی پس از اسلام بهتر و دقیق‌تر شناخته شود. در این مجال کوتاه، دو موضوع مورد پرسش است: یکی چرایی کاربرد صفت دهقان برای زبان فارسی و دیگری گسترهٔ جغرافیایی دو “زبان دهقان” و “زبان تازی”.

طبقهٔ دهقان، نگاهبان زبان و فرهنگ

در میان نام‌هایی که برای زبان مشترک ایرانیان ذکر کردیم، تعبیر “زبان دهقان” گویای نقش برجستهٔ دهقانان به منزلهٔ یکی از طبقات اجتماعی ایرانشهری در نگاهبانی و تداوم عنصر زبان و تاریخ ایرانی در برابر هویت‌های دیگر است.^{۱۴} در *شاهنامه* فردوسی، *گرشاسب‌نامه* و دیگر آثار ادبی پارسی، واژهٔ دهقان در ترکیباتی مانند “مرز دهقان، زبان دهقان، تاریخ دهقان، آیین دهقان، دین دهقان، نوروز دهاقین، سال دهقان (تقویم)، قبلهٔ دهقان” دقیقاً مترادف ایران و ایرانی است. یکی

^{۱۲} سنایی غزنوی، *دیوان اشعار*، ۷۶۴.

^{۱۳} دهقان: مُعَرَّب دهگان. بزرگ کشاورزان (جمع: دهاقین و دهاقنه). در برابر شهرگان (شهربان) که در عربی به شکل شهرجان (شهارجه) به کار رفته است.

^{۱۴} برای اطلاع از تطور معنای دهقان و جایگاه اجتماعی دهقانان در تاریخ ایران، بنگرید به احمد تفضلی، “DEHQAN” در *دانشنامهٔ ایرانیکا*، احمد تفضلی، “دهقان”، ترجمهٔ ابوالفضل خطیبی، *نامهٔ فرهنگستان*. سال ۱، شماره ۳ (بهار ۱۳۷۶)، ۱۴۸-۱۵۵. نیز، برای آگاهی از نقش آنان در دوران گذار از ساختار پادشاهی ساسانی به اسلامی بنگرید به محمود طاووسی و علی اصغر میرزایی، “دهقانان در دوران انتقال”، *مجلهٔ مطالعات ایرانی دانشگاه باهنر کرمان*، سال ۳، شماره ۶ (پاییز ۱۳۸۳)، ۴۷-۸۰؛ عباسعلی آذر نیوشه و کورش صالحی، “دهقانان ایرانی در روند گذار از دورهٔ ساسانی به دورهٔ اسلامی”، *مجلهٔ پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*. دورهٔ ۶، شمارهٔ ۱۱ (بهار و تابستان ۱۳۹۱)، ۱-۱۶.

از معانی دهقان در *شاهنامه*، شخص ایران دوست است که در برابر هویت‌های بیگانه و دیگری مانند تازی، ترک، رومی، قرار دارد. واژه دهقان همچنین در کنار واژه‌های تازی، ترک، رومی، عبری، یونانی دلالت بر هویت و قومیت دارد و به تعبیر اهل علم سیاست، یک مفهوم سیاسی است.

ملک الشعراء بهار در معرفی دهقان می‌نویسد:

دهقان در اصل رئیس طبقه سوم مردم ایران (و آستریوشان) و بزرگ برزیگران بوده، ولی در اسلام به بزرگان ایران، دهقان می‌گفته‌اند و احياناً پادشاه و مرزبان یک شهر و ضیعتی را هم به نام دهقان می‌خوانده‌اند و عربان برای دهقانان از لحاظ حکمت و عقل و درایتی که در آنان سراغ داشته‌اند احتراماتی قائل بوده‌اند. و در حقیقت، این دهقانان بعد از محو شدن طبقه سواران که صنف عالی ایرانیان بوده‌اند، سمت ریاست و کلانتری بر مردمان ایران داشته‌اند و احساسات ملی و حکمت و آداب ایرانی به وسیله آنان در ایران پابرجا و محفوظ بوده است.^{۱۵}

در *شاهنامه*، از یک سو دهقان در کنار "آزاده"، به معنی "ایرانی" دیده می‌شود و از سوی دیگر به همراه "مؤبد" (روحانی زرتشتی) در معنای "نگاهبان و روایت‌کننده داستان‌های باستان".

دهقانان ایرانی تا قرن ششم همچنان در گوشه و کنار سرزمین‌های کشور در شمار رهبران و بزرگان جامعه و به‌ویژه کشاورزان و برزیگران بودند.^{۱۶} آنان از مرفهان و دارایان ایرانی بودند. وصفی که سهمی جرجانی در *تاریخ جرجان* از دهقانان اوایل قرن پنجم در جرجان و استرآباد در شمال ایران امروزی داده است گویای رفاه مالی و پایگاه ممتاز اقتصادی این طبقه است. سهمی از قول الیسع الجرجانی الواعظ این جملات را آورده است: "ای گروه ثروتمندان جامعه خَز می‌پوشید و زنانتان جامعه ابریشمین به تن می‌کنند؛ گوشت غاز می‌خورید. این از عزیزی است که خاک را بر می‌کشید و دین را فرومی‌نهدید. به دارایی و فرزند فخر می‌فروشید. گویی که شما

^{۱۵} تاریخ سیستان، به کوشش محمدتقی بهار (تهران: بی‌نا، ۱۳۱۴)، پانویست صفحه ۸۱.

^{۱۶} این‌سلام هروی در *کتاب الأموال*، در گزارشی از نقش دهقانان در گردآوری باژ (جزیه) برای لشکر عمر آورده است: "وقتی عمر به سردارانش فرمان داد تا از مردم جزیه بگیرند، آنها بر هر فردی چهار درهم در ماه باژ وضع کردند. به دهقان هر روستا گفتند که روستای تو این مقدار! بروید و بخش کنید بر سر مردم. آنها جزیه کل اهل ده را از دهقان می‌ستاندند." بنگرید به أبوعبید القاسم بن سلام بن عبدالله الهروی البغدادی، *کتاب الأموال*، تحقیق خلیل محمد هراس (بیروت: دارالفکر، ۱۹۸۶م)، ۶۵.

دهقانانید.^{۱۷} پیش از جرجانی، حکیم ترمذی نیز به رسم پوشیدن خز در میان دهقانان قرن چهارم اشاره کرده است.^{۱۸} در زمان خلافت امام علی بن ابی طالب، دهقانان سوار بر اسب غیرتازی (برذون) می شدند و مژهرهای امضایشان را از طلا می ساختند.^{۱۹} دهقانان در زمان ثعالبی یکی از پنج طبقه فرهنگی (فقیهان، ادیبان، شاعران، دهقانان، عُراة)^{۲۰} نیشابور بودند که از اشراف شهر به شمار می رفتند.^{۲۱} دهقانان ایرانی که در سخنی منسوب به عمر، خلیفه دوم، اشراف الاعاجم^{۲۲} (میهتران عجم) نامیده شده اند، دانش اداره ملک داشتند. دهقان زادگانی مانند نصرین اُحمد میکالی به قول ثعالبی “آداب ملوکیته” می دانستند.^{۲۳}

دهقانان اهل دانش و حکمت و فرهنگ بودند. فرزندان ایشان با آداب و رسوم ایرانی پرورش می یافتند و نگهبانان سنتها و فرهنگ ملی ایرانی بودند. دهقان زادگان که در دبیری و حسابداری ورزیده می شدند به مقام دبیری، صدارت و وزارت می رسیدند. جایگاه دهقان زادگان خراسانی مانند ابومنصور عبدالرزاق طوسی، ابوالقاسم علی بن

^{۱۷} ابوالقاسم حمزة بن یوسف بن ابراهیم السهمی القرشی الجرجانی، تاریخ جرجان، تحت مراقبه محمد عبدالمعیدخان (الطبعة ۴؛ بیروت: عالم الكتب، ۱۴۰۷ق)، ۵۰۲.
^{۱۸} ابوعبدالله محمد بن علی بن الحسن بن بشر حکیم الترمذی، المنهیات، تحقیق محمد عثمان الخشت (القاهرة: مكتبة القرآن للطبع والنشر والتوزيع، ۱۴۰۶ق)، ۱۲۱.

^{۱۹} ابوالفرج قدامة بن جعفر البغدادی، الخراج و صناعة الكتابة (بغداد: دار الرشید، ۱۹۸۱م)، ۳۶۸.
^{۲۰} عمراة، ج. عار: در منابع عربی قرن سوم و چهارم بسیار آمده است. در تاریخ طبری، در گزارش نبرد میان امیر طاهر و العُراة در بغداد به سال ۱۹۷ق، عُراة در کنار راهزنان، زندانیان، اوباش، غوغایان، طاران و اهل سوق زمان آل طاهر در نیشابور آمده است. بنگرید به ابوجعفر محمد بن جریر الأملی الطبری، تاریخ الرسل والملوک (الطبعة ۲؛ بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ق)، جلد ۸، ۴۴۸؛ ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه، تجارب الأمم و تعاقب الهمم، تحقیق ابوالقاسم امامی (طهران: دار سروش للطباعة و النشر، ۱۴۰۷ق)، جلد ۴؛ ۸۸. اما به صورت “العُراة و العیارین” در صفحه ۸۹ تجارب الأمم و تعاقب الهمم و نیز به صورت “العُراة العیارین” در المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک در گزارش از همان واقعه آمده است. بنگرید به جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق)، جلد ۱۰، ۳۸. عمر کحاله العُراة را نام یکی از قبایل عراق گفته است. به هر حال، عیاران و فتیان معمولاً در شمار معترضان یا مبارزان برای عدالت بودند و از این رو در مسائل سیاسی و اجتماعی نقش داشتند.

^{۲۱} عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ابومنصور الثعالبی، تیسمة الدهر فی محاسن أهل العصر، تحقیق مفید محمد قمحیه (بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۳ق)، جلد ۵، ۱۸۷.

^{۲۲} عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَرَضَ لِأَشْرَافِ الْأَعْجَمِ لِدَهْقَانَ نَهْرِ الْمَلِكِ فَيُرَوِّزُ بَنَ يَزْجَرْدَ، وَالنَّخِيرِ جَانَ، وَجَمِيلٍ، وَخَالِدِ ابْنِ سَبْهَرِي دَهْقَانَ الْفُلُوجَةِ، وَيَسْطَامَ بَنَ بَرَسَا دَهْقَانَ بَابِلَ، وَجَفِينَةَ الْعَبَادِي، وَالرَّقِيلَ الْفَيْنِ الْفَيْنِ، فِقِيلَ ذَلِكَ لِعُمَرَ، فَقَالَ: قَوْمٌ أَعْجَمٌ أَشْرَافٌ، أَحْبَبْتُ أَنْ أَتَأَلَّفَ بِهِمْ غَيْرَهُمْ. “ بنگرید به ابوالاحمد حمید بن مخلد بن قتیبة بن عبدالله الخراسانی ابن زنجویه، کتاب الاموال، تحقیق شاکر ذیب فیاض (السعودیه: مرکز الملك فيصل للبحوث والدراسات الإسلامیه، ۱۴۰۶ق)، ۵۲۴.

^{۲۳} الثعالبی، تیسمة الدهر، جلد ۸، ۱۴۸.

عبدالله جوینی مشهور به سالار بوژگان، عمیدالملک ابونصر گندری^{۲۴} (مقتول در ۴۵۶ق) و خواجه نظام‌الملک طوسی در مقام وزارت سامانیان، غزنویان و سلجوقیان گویای نقش بنیادین این طبقه در بازسازی ساختارهای فرهنگی و سیاسی ایران است. عمیدالملک گندری به زبان فارسی علاقه‌مند بود و در زمان وزارت وی، زبان دیوانی از عربی به فارسی تغییر یافت. خواجه نظام‌الملک نیز مفهوم ایران‌شهری را احیا کرد. ممدوحان سوزنی سمرقندی در قرن ششم همه از اولاد دهقانان و از سخن‌شناسان و دبیران و مستوفیان شرق خراسان بودند.

در دو قرن نخست اسلام که هنوز دولت‌های محلی ایرانی شکل نگرفته بود، دهقانان ایرانی نزد خلفای اسلام شأن و منزلتی داشتند. آنها به مدد دانش و میراث تمدنی خود، دولت‌های نونهاد اسلامی را در پی‌ریزی ساختار اساسی و شیوه اداره کشور کمک می‌کردند، روش گردآوری مالیات را به آنان می‌آموختند و به فقیران زکات بسیار می‌دادند.

دهقانان طبقه میانی بودند که میان رعیت و نظام شاهی حاکم قرار داشتند. در تحولات اجتماعی همان نقشی را داشتند که طبقه متوسط شهری امروزی دارند. این طبقه از روزگار ساسانیان تا قرن ششم هجری در سلسله‌مراتب اجتماعی و اقتصادی و همچنین در شکل دادن به قدرت سیاسی مرکزی نقش بسزایی داشتند. آنها گرچه به اسلام گرویدند، اما سخت به فرهنگ و سنت‌های نیاکان خویش پایبند ماندند و در پاسداری از هویت خود بسیار کوشیدند. محتوای فرهنگ ایرانی که دهقانان دلبسته و پاسبان آن بودند، به روایت *دیباجه شاهنامه ابومنصوری* عبارت است از "فرهنگ شاهان و مهتران و فرزندگان و کار و ساز پادشاهی و نهاد و رفتار ایشان و آیین‌های نیکو و داژ و داوری و رای و راندن کار و سپاه آراستن و رزم کردن و شهر گشادن و کین خواستن و شبیخون کردن و آزرم داشتن و خواستاری کردن."^{۲۵}

دهقانان پایگان اصلی فرهنگ و هویت ایران‌شهری بودند و به سه رکن اساسی این فرهنگ توجه ویژه داشتند: ۱. ساختار سیاسی پادشاهی و فرهنگ مهتری؛ ۲. تاریخ گذشته و داستان‌های رزمی و اساطیری؛ ۳. آیین‌های کهن ایرانی. همه اینها در

^{۲۴} در زمان این دهقان‌زاده دانشمند ترشیزی، زبان دیوانی به فارسی رواج یافت. او علاقه وافری به زبان فارسی داشت.

^{۲۵} *دیباجه شاهنامه ابومنصوری (گردآوری ۳۴۶ق) و مقدمه شاهنامه فردوسی*، به اهتمام رحیم رضازاده ملک (تهران: گلاب، ۱۳۸۲).

یک زبان مخصوص و مشترک میان اقوام متفاوت ایرانی شکل می‌گرفت و تداوم می‌یافت. آنجا که می‌گویند دهقانان از خداوندان کتاب بوده‌اند به همین معنی است: ”پس دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرمود تا خداوندان کتب را، از دهقانان و فرزنانگان و جهان‌دیدگان از شهرها بیاورد.“^{۲۶} به طور خلاصه، دهقان (دهگان یا دهیگان) عضوی از یک طبقه اجتماعی ایران بود که چنین اوصافی داشت:

۱. دهقان از گروه بزرگ زمین‌داران ایرانی در زمان ساسانیان تا سده‌های چهارم و پنجم هجری بود.

۲. از نظر پایگاه اقتصادی در مرتبه دوم پس از خاندان سلطنت (شهرگانان) قرار داشت. گاه نیز خود حاکم و مرزبان یک ناحیه بود.

۳. خراج‌گزار اصلی و بزرگ‌ترین و مهم‌ترین منبع درآمد حکومت‌های ایرانی بود.

۴. شاه‌نژاد و ایرانی نژاده بود و تبارش به شاهان پیشین تا ایرج می‌رسید.^{۲۷}

۵. اهل کتاب و حامی فرهنگ، آداب، جشن‌ها،^{۲۸} دین، تاریخ و روایات باستانی ایران و آگاه به فنون برزیگری و اداری بود.

طبقه دهقان در سراسر سرزمین‌های ایران، از تیسفون در کناره دجله تا مرزهای شرقی ایران در ماوراء النهر، نقش اقتصادی و فرهنگی همانندی داشت. پایگاه اقتصادی و نقش اجتماعی و سیاسی که دهقانان در روستاهای شرق ایران در بلخ،

^{۲۶} دیباچه شاهنامه ابومنصوری.

^{۲۷} ابوالحسن علی بن حسین المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، راجعة کمال حسن مرعی (بیروت، صیداء: المكتبة العصرية، ۱۴۲۵ق)، جلد ۱، ۲۱۵. فردوسی در باب نژاد دهقان گوید: ز دهقان بیرسید زان پس قباد / که ای نیکبخت از که داری نژاد / بدو گفت کز آفریدون گرد / که از تخم ضحاک شاهی ببرد / پدرم این چنین گفت و من این چنین / که بر آفریدون کنیم آفرین. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق (تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی، ۱۳۹۳)، جلد ۷، ۶۷. مسعودی در مروج الذهب دهقانان را طبقه دوم بعد از شهرگانان آورده است و تبار آنها را به کیومرث رسانده است: ”ووصفنا الأبیات الثلاثة التي شرفها كسرى على سائر من بسواد العراق وهم مشهورون في أهل السواد إلى وقتنا هذا، وأشرف السواد بعد الأبیات الثلاثة من الشهارة الذين شرفهم أیرج وجعلهم أشرف السواد ثم الطبقة الثانية بعد الشهارة وهم الدهاقين وهم ولد وهكرت بن فردال بن سیامک بن نرسی بن کیومرث الملک. وکان لولد وهكرت عشر بنین، فأبناء هؤلاء هؤلاء هم الدهاقين، وکان وهكرت أول من تدهقن. والدهاقين تنفرع على مراتب خمس ومن ذکرنا کانت ملابسهم تختلف على قدر مراتبهم. وقتل یزدجرد الاخر من ملوکهم على حسب ما ذکرنا.“ المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، جلد ۱، ۲۱۵، ذیل اجناس الفرس.

^{۲۸} پیشنهادهای مکرر دهقانان برای تأخیر یک ماهه نوروز و توجه به سال کبیسه در زمان هشام، رشید و متوکل عباسی در کتاب الاوائل ابوهلل عسکری (م. ۳۹۵ ق) خواندنی است. بنگرید به الحسن بن عبدالله بن سهل بن سعید بن یحیی بن مهران ابوهلل العسکری، کتاب الاوائل (طنطا: دار البشیر، ۱۴۰۸ق)، ۲۷۰-۲۷۲.

خوارزم، جوزجان، سمرقند، مرو، توس، نیشابور و بیهق و دامغان دارا بودند با دهقانان غرب ایران در بین‌النهرین، فلوجه، اهواز، بابل، و دیگر مناطق یکی بود. البته دهقانان غربی (السواد العراق) اسلام آوردند و در فرهنگ و زبان عرب حل شدند، اما دهقان شرقی تا مدت‌ها پس از اسلام اهل ذمه بودند و بر دین زرتشتی و آداب ایرانی باقی ماندند و توانستند بخشی از هویت ایرانی را ماندگار سازند.

زبان پارسی، کانون کنشگری دهقانان

یکی از کنش‌های دهقان که در *شاهنامه* و آثار ادبی فارسی بسیار از آن سخن می‌رود، فعل "سخن گفتن" است که به صورت‌های "گفتار دهقان"، "گفته دهقان"، "زبان دهقان"، "سخنگوی دهقان" "نامه دهقان"، و "گزارنده دهقان" در آثار فردوسی، ناصر خسرو، سنایی، نظامی و دیگران آمده است. دهقان *شاهنامه* سخنگوی پرمایه، آگاه از تاریخ و سنن ایرانی و آموزگار آیین و آداب ایرانی است. *شاهنامه* گفتار دهقان را همراه با "گفته باستان" و یادکرد تاریخ کهن ایران همراه آورده، یعنی گفته دهقان همه از تاریخ و اخبار و سنن ایران باستان و گذشته تاریخی ایرانیان است. در باور دهقان، زبان بسیار ارجمند است، زیرا حامل فرهنگ، اعتقاد و هویت است. دهقان پاسدار زبان پارسی است و از این رو شاعرانی مثل ناصر خسرو، سنایی، و سوزنی زبان پارسی دری را "زبان دهقان" نامیده‌اند. راوی داستان‌های نظامی "دهقان فصیح پارسی‌زاد" است. اطلاق "زبان دهقان" بر زبان پارسی دری به اعتبار نام کسانی است که شناسنده، پاسدار و مروج آن زبان بوده‌اند.

ناصر خسرو دهقان را برابر با ایرانی، در برابر ملل مختلف از تازیان، هندوان، چینیان، یونان، رومیان، بغدادیان آورده است. در یکی از قصایدش، از سوارکاری در میدان سخن می‌گوید. مردمان هر کدام از ممالک در صنعتی سوارکارند: تازی و دهقان سواران تازنده در میدان سخن‌اند. عرب در شعر سوارکار است و یونانیان در پزشکی، هندیان در افسون، رومیان در حساب و موسیقی، چینیان در نگارگری، بغدادیان در صناعات الوان:

سوار سخن را ضمیر است میدان
سوارش چه چیز است؟ جان سخن‌دان
خرد را عنان ساز و اندیشه را زین
بر اسپ زبان اندر این پهن میدان

به میدان خویش اندر اسپ سخن را
اگر خوب و چابک سواری بگردان
به میدان تنگ اندرون اسپ کره
نگر تا ننازی به پیش سواران
سواران تازنده را نیک بنگر
در این پهن میدان ز تازی و دهقان
عرب بر ره شعر دارد سواری
پزشکی گزیدند مردان یونان
ره هندوان سوی نیرنگ و افسون
ره رومیان زی حساب است و الحان
مسخر نگار است مر چینیان را
چو بغدادیان را صناعات الوان

...

در این هر طریقی که بر تو شمردم
سواران جلدند و مردان فراوان^{۲۹}

ناصر خسرو هم مانند سنایی، تقابل دهقان و تازی را در سخنوری و بر مبنای رویارویی دو زبان طرح کرده است. او در قصیده‌ای دیگر اوج زبان‌دانی در تازی را در حفظ فرقان و "ختم قرآن" و نهایت زبان‌ورزی در اردوی پارسی را در "مدح دهقان" دانسته است، اما این شاعر پارسی‌گوی توانا ختم قرآن تازی را بر مدح دهقان پارسی ترجیح می‌دهد:

چرا خوانم چو فرقان کردم از بر
به جای ختم قرآن، مدح دهقان^{۳۰}

ناصر خسرو دهقان را در معنی هویت ایرانی چند بار طرف مقابل تازی آورده است. او هر بار می‌پرسد: "چه گفته است اندرین تازی؟ چه گفته است اندر آن دهقان؟"^{۳۱}

^{۲۹} ناصر خسرو قبادیانی، دیوان/شعراء، ۸۳.

^{۳۰} ناصر خسرو قبادیانی، دیوان/شعراء، ۱۰۷.

^{۳۱} ناصر خسرو قبادیانی، دیوان/شعراء، قصیده ۱۸۸.

و "چون باز نجویی که اندر این باب/ تازیت چه گفت و چه گفت دهقان؟"^{۳۲}

دهقانان سمرقند، در نیمه نخست قرن ششم همچنان مجالس مدایح خوانی برگزار می کردند و شاعران در مدح دهقانان آن نواحی مدیحه های خود را می خواندند. در دیوان سوزنی سمرقندی (م. ۵۵۰ق)، شاهدیم که ممدوحان این شاعر از دهقانان شرق خراسان هستند و سوزنی از مدایح خوانی خود در آن مجالس گزارش می دهد:

نشاط دیدن روی تو باشدم یک روی
اگر مدایح خوانم به مجلس دهقان^{۳۳}

دهقانان ممدوح سوزنی از احرار و آزادگان (ایرانیان) ماوراء النهر و از حامیان سخن و سخنوری هستند و سوزنی پیوسته آنها را به سخن شناسی و سخندانی می ستاید و آنها را "اهل قلم" می خواند. یکی از آنها احمد مسمار، دهقان بزرگ و شاه احرار (آزادگان) و قدردان سخن و سخنوری، است.^{۳۴} سوزنی در شعری سعد الدین خواجه مستوفی را که اولاد دهقان و از نژاد دهقان است مدح می گوید.^{۳۵} این خواجه مستوفی نیز "آزاده" است، دبیر است و اهل سخن و خط. ممدوح دیگر سوزنی دهقانی است با نام شرف الدوله احمدبن علی که او نیز اهل قلم، سخن شناس و دبیر است.

در روایت نظامی گنجوی—که در منطقه شمال غربی ایران در گنجه می زیسته است—دهقان فصیح و پارسی زاد همان ایرانی است که گزارشگر رازهای نهفت و گزارنده تاریخ باستان است. دهقان در آثار نظامی نیز جهان دیده و سخن پرور است، دیوان دارد و کتاب و تاریخ.

پیوند میان دهقان و سخن چندان شهرت داشته که در فرهنگ عربی، سخنوران بزرگ را با استعاره "دهاقین الکلام" یاد می کردند. ابن رشیق القیروانی در قرن پنجم در کتاب العمده، آنجا که درباره "أشعار الکتاب" سخن گفته، می نویسد: "کاتبان در شعر نازک طبع ترین اند و نمکین ترین صناعت را دارند و شیرین ترین الفاظ و

^{۳۲} ناصر خسرو قبادیانی، دیوان/شعار، قصیده ۱۸۲.

^{۳۳} سوزنی سمرقندی، دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، تصحیح ناصرالدین شاه حسینی (تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۸)، ۳۲۶.

^{۳۴} چون گردن احرار ز بار مین خویش / دهقان اجل احمد مسمار شکسته / هست او شه احرار و ز پیرامن تختش / تا حشر نگرود صف احرار شکسته / ممدوح سخندانی و نزد تو سخن را / نبود شرف و قیمت و مقدار شکسته / جز مدح تو گر نقش کنم بر رخ کاغذ / باد از کفم انگشت قلمدار شکسته. سوزنی سمرقندی، دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، ۳۳۳.

^{۳۵} سوزنی سمرقندی، دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، ۳۲۹.

لطیف‌ترین معانی را، آنان در تصرف تواناترین‌اند و از تکلف دورترین؛ و گفته‌اند که کاتبان دهاقین الکلام هستند.^{۳۶} یک قرن پس از وی، افضل‌الدین خاقانی شروانی (م. ۵۸۱ق) نیز استعارهٔ “دهاقین الکلام” را در یک نامهٔ عربی برای یکی از بزرگان روزگارش به نام أُوْحِدِالدِّينِ الْعَزَوِيِّ به کار برده است: “وَبَلْ هُوَ سَيِّدُ دَهَاقِينَ الْكَلَامِ وَ عِنْدَهُ حَرْتُ كَثِيرٌ مِنْ خَامَةِ الْأَقْلَامِ، عَرَبِيَّتِهَا وَ دَرَبِيَّتِهَا.”^{۳۷} این اوحدالدین نیز شاعری است دوزبانه که به گفتهٔ خاقانی در عربی و پارسی دری سرور دهقانان سخن است.

خراسان، میدان نبرد دهقان با تازی

کوشش دهقانان برای پاسداشت زبان و فرهنگ و تاریخ ایران از ظهور آل طاهر در قرن سوم تا پایان قرن ششم و در روزگاری اوج گرفته بود که خراسان بزرگ دارالعلم زبان و فرهنگ عربی شده بود. منابع مهم حدیث، تفسیر، ادبیات، تاریخ، نحو و لغت عربی که در شهرهای خراسان آن روزگار به نگارش درآمده است گواه گسترش رواج زبان عربی و عمق دانش علمای خراسان در ادب عربی است.^{۳۸} در این مجال، فقط به روزگار فردوسی نظری می‌افکنیم تا با ترسیم تصویری از سلطهٔ زبان عربی بر خراسان، میدان نبرد دو زبان دهقان و تازی، را بازسازی کنیم. با بازشناسی وضعیت زبان، علم و دین در شهرهای پیرامون زادگاه شاهنامه اهمیت نقش دهقانان و دهقان‌زادگان خراسان در پاسداشت زبان و هویت ایرانی بهتر دریافته خواهد شد.

در زمانی که فردوسی گرم سرودن شاهنامه بود، یعنی سال‌های ۳۷۰ تا ۴۰۰ق، کتاب جغرافیایی *حدود العالم* (نگارش ۳۷۲ق) از وضعیت عرب‌ها در شهرهای هرات و گوزگانان خراسان چنین گزارش می‌دهد:

در شهر هرات: اندر وی تازیان‌اند بسیار.^{۳۹} . . . و این همه شهرها راکی یاد کردیم از آن پادشایی ملک گوزگانان است. و اندر بیابان‌های این شهر مقدار بیست هزار مرد است عرب، مردمانی‌اند با گوسپندان و شتران بسیار

^{۳۶} أبوعلی الحسن ابن رشيق القيروانی الأزدي، *العمدة فی محاسن الشعر وآدابه*، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید (الطبعة ۵؛ بیروت: دار الجیل، ۱۴۰۱ق)، جلد ۲، ۱۰۶.

^{۳۷} *نامه‌های عربی خاقانی* (نسخهٔ دستنویس).

^{۳۸} برای اطلاع از نقش خراسانیان در گسترش و ارتقای زبان و تمدن عربی بنگرید به منیره ناجی سالم، *الحركة الفكرية في خراسان في القرن السادس الهجري* (بیروت: الدار العربية للموسوعات، ۲۰۰۰م)؛ رفاة تقی‌الدین عارف الدوری، *اثر علماء خراسان في الحركة الفكرية في بغداد ۱۳۳-۳۳۴ ق* (بغداد: دار الکتب والوثائق العراقية، ۲۰۰۴م).

^{۳۹} *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده (تهران: طهوری، ۱۳۶۲)، ۹۱.

و امرشان از حضرت ملک گوزگانان رود و صدقات بدو دهند و این عرب
تُونگر ترند از همهٔ عرب کی اندرند پراکنده به هر جای. ۴۰... آنجا [در تبت
ماوراء النهر] مسلمانان اند که باژ ستانند و راه نگاه دارند. ۴۱

درست همان زمان که فردوسی توسی در تلاش برای پی افکندن نظم بلند خویش
بود و کاخ نظم پارسی را می ساخت، در فاصلهٔ ۱۵۰ کیلومتری وی، ابرشهر نیشابور
دارالعلم تحصیل و تحقیق در زبان و ادب عربی بود. در همان سال ها، حاکم نیشابوری
در کتاب *تاریخ نیشابور* (نگارش ۳۸۸ق) طی گزارشی از نواحی نیشابور قرن چهارم،
در وصف ولایت بشت چنین نوشته است: ۴۲ "آن را عربستان خراسان گفتندی از
بس که ادبا و بلغا آنجا و از آنجا بودند یک دیه معمور آن خازرنج و دیگر کُندر که
با قهندز بنا کرده اند. ۴۳ همچنین، دو ولایت دیگر نیشابور، ولایت ارغیان و ولایت
زوزن، به کثرت علما و شعرای عربی دان مشهور بوده است. ۴۴ ناحیهٔ بشت نیشابور در
قرن چهارم بنا به گفتهٔ مقدسی در *احسن التقاسیم*، "هفت منبر داشته و بسیار آبادان
بوده، قصبهٔ طُرثیث (ترشیز/ کاشمر) مسجد جامع آجری بزرگی داشته که بازار و
دکان های بسیار داشته و پس از مسجد جامع دمشق در شمار ثروتمندترین مساجد
بلاد اسلام بوده است. ۴۵"

برای نشان دادن منزلت زبان عربی در خراسان، گزارش سمعانی از وسعت و عمق
دانش عربی مرد خراسانی در قرن چهارم شنیدنی است. به گفتهٔ سمعانی، امام اهل
ادب در خراسان از خازرنج (بسکون الراء وفتح الزای) که امروز خلیل آباد کاشمر نام

۴۰ حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۹۸.

۴۱ حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۲۱.

۴۲ بشت (بشت) منطقهٔ پُشت رشته کوه جنوبی نیشابور است که امروزه قلمرو شهرستان های کاشمر، تربت
حیدریه، و زاوه است. یاقوت حموی نیز در کتاب *معجم البلدان* (ذیل بشت) از ابوالحسن بن زید البیهقی
روایت می کند که "بشت، کوره ای (ناحیه ای) است که قصبهٔ آن طریثیث (ترشیز، ترشیش، طرثیث) است.
وجه تسمیه اش آن است که بشتاسپ (گشتاسپ شاه) آن را ساخت. و گفته اند که بشت گفتند چون برای
نیشابور مانند بشت (بشت در فارسی) است. این ناحیه دارای ۲۲۶ پارچه آبادی (قریه) بوده از جمله کندر
که ابونصر کندری وزیر طغرل بیک سلجوقی پیش از نظام الملک از آن روستا بوده است. اینجا را بشت العرب
گویند به جهت بسیاری ادیبان و فاضلان. " شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت الحموی، *معجم البلدان* (الطبعة
۲؛ بیروت: دار صادر، ۱۳۹۵ق)، جلد ۱، ۴۲۵. آن گاه شماری از علما را با لقب بشتی متعلق به بشت نیشابور
فهرست کرده است.

۴۳ محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، *تاریخ نیشابور*، ترجمهٔ محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، تصحیح و
تعلیق محمد رضا شفیعی کدکنی (تهران: نشر آگه، ۱۳۷۵)، ۲۱۶.

۴۴ حاکم نیشابوری، *تاریخ نیشابور*، ۲۱۶.

۴۵ ابوعبدالله محمد بن أحمد المقدسی البشاری، *احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم* (لیدن: بریل، ۱۹۰۶م)،
۳۱۸.

دارد برخاسته است. ابوحامد أحمد بن محمّد الخارزنجی البُشتی (م. ۳۴۸ق) که به امام أهل الأدب واللغة فی خراسان شهرت داشت، در سال ۳۳۰ق از نیشابور به حج رفت و پس از ادای حج به بغداد، مرکز خلافت، آمد. علمای بغداد از دانش لغت عربی او در شگفت شدند و گفتند: "این خراسانی هرگز به بادیه (وادی اعراب) در نیامده، اما از ادب شناس ترین مردمان است. خارزنجی گفت: من از میان دو عرب هستم: بُشت و طوس." ۴۶ خارزنجی تکلمه‌ای بر لغتنامه عربی "کتاب العین" منسوب به الخلیل بن أحمد فراهیدی نوشته است که حاکی از قدرتش در لغت عرب است.

یکی دیگر از منابعی که تصویر روشنی از ادب عربی در قلمرو بشت نیشابور و توس به دست می‌دهد کتاب *یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر*، نوشته ابومنصور ثعالبی نیشابوری (۳۵۰-۴۲۹ق) است. ثعالبی از متفردان در نحو و لغت عرب و از متضلعان در ادب تازی است که هم‌زمان با فردوسی در نیشابور زاد و زیست. باخرزی، ادیب دیگر خراسانی، این نیشابوری ادیب آریب عربی‌دان را "جاحظ نیشابور" نامیده است. ۴۷ ثعالبی بیش از ۱۵ کتاب در ادبیات عرب نوشت که همه از منابع اصیل برای شناخت ادب عربی است. او فصلی از کتاب *یتیمه الدهر* را به شاعران تازی گوی بشت و سجستان و خراسان اختصاص داده است. گزارش از محافل ادبی در شهرهای خراسان همراه با معرفی روستازادگان ادیب و شاعر خراسانی در این کتاب تصویر روشنی از غلبه زبان و ادب عربی بر خراسان عصر غزنوی ارائه می‌کند. تقریباً پنج طبقه از اهالی نیشابور (فقیهان، ادیبان، شاعران، دهقانان، عیاران) به روایت ثعالبی به عربی شعر می‌سرودند و او کوشیده در کتابش از سرآمدان هر طبقه ابیاتی برگزیند. ۴۸ یکی از شواهد غلبه عربیت بر نیشابور خبری است که ثعالبی از رئیس نیشابور، ابومحمّد عبدالله بن اسماعیل المیکالی داده است. به گفته ثعالبی، این میکالی صد هزار بیت از شعر متقدمین و محدثین عرب در یاد داشت. ۴۹ در کتاب *منتخب السیاق* حاکم نیشابوری، نام فرزندان دهقانان که در علم حدیث و عربیت شهرت داشته‌اند نیز آمده است.

کتاب دیگری که بلافاصله پس از ثعالبی خراسان عربی قرن پنجم را معرفی می‌کند

۴۶ ابوسعید عبدالکریم بن محمد ابن منصور التمیمی السمعانی، *الانساب*، تقدیم و تعلیق عبدالله عمر البارودی (بیروت: دار الجنان، ۱۹۸۸م)، جلد ۵، ۷-۸.

۴۷ ابوالحسن علی بن الحسن بن علی بن ابی الطیب الباخززی، *دُمیة القصر و عَصرة أهل العصر* (بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۴ق)، جلد ۲، ۹۶۶.

۴۸ الثعالبی، *یتیمه الدهر*، جلد ۵، ۱۸۷.

۴۹ الثعالبی، *یتیمه الدهر*، جلد ۴، ۴۸۱.

دُمیة القصر و عَصرة اهل العصر، تألیف ابوالحسن باخرزی، است. او خود از شاعران و ادیبان طراز اول در ادب عرب است که در نشابور زیست. باخرزی در این کتاب بسیاری از شاعران ایرانی را معرفی کرده که در قرن چهارم و پنجم به عربی شعر می‌سرودند و از دربار قابوس بن وشمگیر زیاری و نیز از نظام‌الملک توسی، وزیر سلجوقیان، مستمری می‌گرفتند. باخرزی طی سی سال (از ۴۳۴ تا ۴۶۴ق)، که سرگرم تألیف این کتاب بود، برای دیدار شاعران تازی‌سرای خراسانی به شهرهای اطراف می‌رفت. حدود ۵۳۰ شاعر تازی‌سرای ایرانی را در کتاب دُمیة القصر معرفی کرده است. فقط در طبقه السادس (فی شعراء خراسان و قهستان و بست و سجستان و غزنه) زندگی و اشعار ۲۲۵ نفر از شاعران این مناطق را آورده که شخصاً بسیاری از آنان را ملاقات کرده است. دو کتاب *یتیمه الدهر* و *دمیة القصر* دو دانشنامه معتبرند درباره ادبیات عرب در خراسان، درست مصادف با روزگار دهقانان توس از ابومنصور عبدالرزاق توسی تا فردوسی و اسدی توسی.

نام زادگاه‌های شاعران، که پس از نام و القاب آنان آمده، تصویری از گستره رواج زبان و ادب عربی در سرزمین‌های پیرامون زادگاه فردوسی در همین منطقه خراسان امروزی در اختیار ما می‌گذارد. نام برخی از روستاها و شهرها در پسوند لقب شاعران از این قرار است: البُشتی، الکندری (روستای کندر کاشمر)، الرُحجی (رُح از ولایات نشابور)، البوشنجی (پوشنگ هرات، ۴ نفر)، الدوغ‌آبادی، قریة من ناحیة بُست (دوغ‌آباد در تربت حیدریه)، الباسُفَری (باسفر تربت حیدریه)، خوافی، الزوزنی (زوزن خواف)، البیهقی، الزورآبادی (زورآباد: یکی در سبزوار و یکی در صالح‌آباد مشهد) الخواری (خوار بیهق در سبزوار)، الشرمقانی (شرمقان اسفراین) السراوندی (سراوند در خواف)، التیرشادی (تیرشاد^۵ روستایی در نیشابور)، مُشکانی (مشکان: روستایی در بخش خوشاب نیشابور)، الجوینی، الزاوهی (زاوه بخشی از تربت حیدریه)، الخشکانی (خشکان روستایی در شهرستان قائنات)، السنجانی (سنگان خواف)، القلندوشی (ناحیه سرخس)، سبزواری (سبزواری)، ریوُد (در بیهق)، بوزجانی (بوزجان در ۱۷ کیلومتری تربت جام)، البوزجانی (بوزجان نزدیک تربت جام)، جامی، القائنی، الطبسی، الأسفرایینی، القهستانی، السرخسی، السجزی، الأسفزاری، البردسیری (کرمان).

تصویر دیگری هم این فندق در قرن ششم از ناحیه بیهق خراسان (سبزوار) می‌دهد

^۵ نام این روستا در شعری از خطیب باخرزی در یادکرد روزگار کودکی خود در *یتیمه الدهر* ثعالبی آمده: "أهیم بذكر التیرشاد صباة... وَمَا بِي إِلَّا حُبٌّ مِنْ حُلِّ وَادِيهَا." الثعالبی، *یتیمه الدهر*، جلد ۵، ۲۲۵.

که در این موضوع شنیدنی است. ابن فندق ۲۰ شاعر ذولسانین از بیهق را نام برده است که به فارسی و عربی شعر می‌سروده‌اند. همچنین، حکایت شگفتی را که از دید وی نیز از "عجائب دنیا" بوده گزارش کرده است. می‌گوید از پیران شنوده‌ام که در دیه ریوَد از قُرای بیهق، ناطوری (دشت‌بانی) بوده است که کتاب *العین* فراهیدی در لغت عرب را در یاد داشته و آن را تکرار می‌کرده است.^{۵۱}

اگر فهرستی از آثار عربی برجسته که در خراسان قرن چهارم و پنجم به نگارش درآمده است فراهم شود، تصویر روشن‌تری از اردوی رقیب زبان دهقان در خراسان به دست داده خواهد شد. ابوالحسین شاماتی از ربع شامات شهر نیشابور شرح‌هایی بر دیوان متنبی، کتاب *الحماسة* ابوتمام، و کتاب *الامثال* ابوعبیده جراح نوشته است. آثار ثعالبی، کتاب *تاریخ نیشابور* حاکم و *دمیة القصر* و دیگران هر کدام گوشه‌ای از چیرگی زبان و ادب عرب بر شهرهای خراسان را ترسیم کرده‌اند.

در زمانی که ثعالبی و باخرزی کتابشان را می‌نوشتند—از ۳۸۰ تا ۴۶۴ق—خراسان دوره غزنوی و سلجوقی پر بود از شاعران بزرگ پارسی‌گوی بزرگی مانند فردوسی، منوچهری، عنصری، ناصر خسرو، اسدی طوسی، لامعی گرگانی، امیر معزی، و... اما آنها هیچ نامی از این بزرگان فارسی‌گوی خراسان نیاورده‌اند. حال آنکه بسیاری از مداحان تازی‌گوی دو وزیر سلجوقی عمیدالملک گُندری و نظام‌الملک طوسی یا مُشکانی زوزنی، شاعر مداح وزیر میمندی، را یاد کرده است.^{۵۲} باخرزی حتی از مداحان پارسی‌گوی آن دو وزیر محبوب خود، مثل لامعی گرگانی، امیر معزی یا از شاعران شهرهای نزدیک زادگاهش هیچ نام و نشانی نیاورده است. خاموشی ثعالبی، باخرزی، جرجانی، صاحب‌بن عباد طالقانی و دیگر ادیبان ایرانی نسبت به شعر فارسی و شاعران بزرگ فارسی‌گوی زمان خود علت روشنی دارد: آنها ادیبان عرب‌اند و صاحب نظر در ادب عربی. ادب پارسی یا زبان دهقان برای مخاطبان ادب عرب در بغداد و بلاد عرب نه فقط ارزشی نداشت، بلکه چنان که ناصر خسرو می‌گوید، رقیب زبان قرآن نیز محسوب می‌شد. این خاموشی گواه است بر تقابل آشکار میان دو ادب پارسی و تازی در خراسان. ادیبان عربی‌نویس شأنی برای زبان فارسی قائل نبودند. از دیرباز، احادیث و روایات بسیاری در کراهت فارسی نقل کرده و زبان فارسی را

^{۵۱} ظهیرالدین ابوالحسن علی بن ابی‌القاسم زید بیهقی ابن‌فندق، *تاریخ بیهق*، تصحیح احمد بهمنیار (تهران: انتشارات فروغی، ۱۳۶۱ش)، ۲۶۴.
^{۵۲} *الباخرزی، دمیة القصر*، ۱۸۹.

زبان دوزخیان قلمداد می‌کردند.^{۵۳} سخنان امثال ابوریحان بیرونی در اجتناب از زبان پارسی و ناخرسندی از آن گواه نبرد دو زبان از قرون نخست حضور اسلام در ایران است.^{۵۴}

سنایی در ترکیب بند خود مرزهای زمینی دو زبان تازی و دهقان را به خوبی ترسیم کرده است: پیروان بحتری از جله کوفه تا قیروان هستند و وفاداران به رودکی از دجله تا کاشغر.

از قفای بحتری از جله در تا قیروان
بر وفای رودکی از دجله در تا کاشغر

نظریه میانه‌روان: تساوی پارسی و تازی

چالش زبانی که در ترکیب‌بند سنایی غزنوی در آغاز مقاله طرح کردیم گزارشی است از یک رویارویی که در یک سوی آن ایرانیان هوادار زبان عربی مثل امیران آل بویه و قابوس بن وشمگیر زبانی همراه مخالفان زبان فارسی مثل ابوریحان بیرونی ایستاده‌اند و در دیگر سوی کسانی مثل مرداویج زبانی و دهقانان خراسانی که از زبان عربی دل خوشی ندارند. سنایی که در غزنین می‌زیست و تا سرخس و توس و نیشابور در رفت و آمد بود و با فضای ادبی و زبانی خراسان آشنایی کامل داشت، شاهد بالا گرفتن چالش‌های شدید میان نخبگان ایرانی بر سر زبان پارسی و عربی بود. او در کتاب *حدیقه/الحقیقه* در باب بیهودگی نزاع بر سر زبان می‌گوید: کشور نیازمند کارسازی است؛ فارسی یا تازی به چه کار مملکت می‌آید؟ عدل و دین اگر باشد تازی و پارسی چه خواهد کرد؟ مرد بی‌هنر چه عرب باشد چه عجم، ارجی

^{۵۳} مثل این احادیث: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): "مَنْ تَكَلَّمَ بِالْفَارِسِيَّةِ زَادَتْ فِي حَيْثِهِ وَنَقَصَتْ مِنْ مَرُوءَتِهِ." "الحاكم نيشابوري، تاريخ نيشابور، شماره ۷۰۰۲؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): "مَنْ أَحْسَنَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالْعَرَبِيَّةِ فَلَا يَتَكَلَّمَنَّ بِالْفَارِسِيَّةِ فَإِنَّهُ يُورَثُ النَّفَاقَ." "الحاكم نيشابوري، تاريخ نيشابور، شماره ۷۰۰۱؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): "أَبْغَضُ الْكَلَامِ إِلَى اللَّهِ الْفَارِسِيَّةَ وَكَلَامَ الشَّيْطَانِ الْخَوْزِيَّةَ وَكَلَامَ أَهْلِ النَّارِ الْبَخَارِيَّةَ وَكَلَامَ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْعَرَبِيَّةَ." "المقدسي البشاري، أحسن التقاسيم، جلد ۲، ۴۱۸.

^{۵۴} ابوریحان بیرونی در کتاب *الصدينه* به دشمنی امیر یمن الدوله - احتمالاً مرداویج زبانی - با زبان عربی اشاره کرده است. نوشته است: "هجو به عربی را دوست‌تر دارم از مدح به پارسی. درستی سخنانم را کسی درمی‌یابد که در یک کتاب علمی، نقل شده به فارسی تأمل کند. چگونه از رونق می‌افتد و معنایش در سایه قرار می‌گیرد؛ سیمایش تار می‌شود و بهره‌ای نمی‌دهد. زیرا این زبان، تنها شایسته نقل داستانهای شاهانه و قصه‌های شبانه است." محمدبن احمد ابوریحان البیرونی، کتاب *الصدينه*، تصحیح و تحشیه عباس زریاب خونی (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰)، ۱۴-۱۵.

ندارد. ارزش اعراب به معنای اسلام است، نه به صورت آن. صورت زبان عرب از معنی دین اسلام ارزش یافته است. عالم روح با عقل و علم می‌زید و کاری به صورت‌های مجازی تازی و پارسی ندارد. ابیات حدیقه (ص ۴۰۲-۴۰۴) از این قرار است:

اندر تسویت پارسی و تازی
فضل دین در ره مسلمانی‌ست
هنر ملک ره فرادانی‌ست
هست محتاج کارسازی ملک
چه کند پارسی و تازی ملک
از پی دین و شغل‌پردازی
هیچ در بسته نیست در تازی
تا عمر شمع تازیان بفروخت
کسری اندر عجم چو همیمه بسوخت
ملک عدل‌ست و دین پردرد
تازی و پارسی چه خواهد کرد
پارسی بهر کارسازی تست
تازی از بهر کره‌تازی تست
گر به تازی کسی ملک بودی
بوالحکم خواجهٔ فلک بودی
تازی ار شرع را پناهستی
بولهب آفتاب و ماهستی
مرد را چون هنر نباشد کم
چه ز اهل عرب چه ز اهل عجم
بهر معنی‌ست قدر تازی را
نز پی صورت مجازی را
هر که شد جان مصطفی را اهل
چکند ریش و سبلت بوجهل
بهر معنی‌ست صورت تازی
نه بدان تا تو خواجگی سازی
روح با عقل و علم داند زیست
روح را پارسی و تازی چیست؟

این چنین جلف و بی ادب زانی که تو تازی ادب همی خوانی^{۵۵}

سنایی زبان تازی را ادب نمی‌داند. بیت آخر خطاب به کسی است که در باب ادب عربی چیزی گفته است. در ادامه گفته است که علم و ادب تازی و فارسی نمی‌شناسد، چنان که ابولهب عرب بود و ایمان نیاورد، اما سلمان عجم بود و از اهل بیت شد. به خاطر پارسی بودن یا عربی بودن کسی مقام و مرتبه ای نمی‌گیرد.^{۵۶} (همان ص ۴۰۴). نظریه تسویت زبانی سنایی یک دیدگاه میان‌رو است که بسیاری از عارفان ایرانی، از جمله مولوی و عطار، هم بدان قائل‌اند. عارفان پارسی‌گوی چندان به ممیزه‌های جداساز انسان‌ها قائل نبودند. اگر کسانی مثل روزبهان و عین‌القضات برخی آثارشان را به نثر فارسی می‌نوشتند، به قصد عرضه اندیشه‌ها و افکارشان به همشهریان و آشنایانی بود که عربی نمی‌دانستند و از ایشان می‌خواستند تا به زبان فارسی آثار خود را بنویسند یا ترجمه کنند.

انجام سخن

جدال میان زبان فارسی و عربی یک قرن پس از سروده شدن *شاهنامه* در خراسان سخت بالا گرفت. معلوم می‌شود که *شاهنامه* توانسته "زبان دهقان" را به مثابه سازنده و حامل هویت ایرانی تثبیت کند. اوج رویارویی زبان دهقان و تازی در قرن چهارم حاکی از به ثمر نشستن تلاش‌های دهقانان توس است. آنچه فردوسی از سخنگوی دهقان و گفتار دهقان به نظم کشید، بلافاصله مقبولیت و رسمیت یافت و هویت جمعی مقتدری را در برابر تمدن‌های همجوار شکل داد. بیگانه برای ایرانیان بیشتر در زبانشان نمود یافته است تا در عقیده، دین، نژاد و مانند اینها. به دیگر سخن، هویتی که ایرانیان برای خود در برابر بیگانه استوار ساخته‌اند بر سازه زبان و تاریخ بیشتر متکی است تا بر سازه‌هایی مانند دین، نژاد، سرزمین یا قومیت. بر این مبنا، ناسیونالیسم ایرانی از قرن سوم و چهارم هجری در شکل نوعی ناسیونالیسم زبانی و ادبی نمودار شده و تا دوران معاصر همچنان تداوم یافته است. در ایران، در شش قرن نخست پس از اسلام، بیگانه یا انیرانی بیشتر رویاروی با زبان پارسی است تا در برابر یک دولت یا یک نظام اعتقادی. دیگرهایی که رویاروی زبان پارسی قرار

^{۵۵} ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، *حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة*، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹)، ۴۰۲-۴۰۳.
^{۵۶} سنایی غزنوی، *حدیقة الحقیقة*، ۴۰۴.

دارند عبارت‌اند از هندی، چینی، رومی، تازی، ترک، یونانی. نبرد بزرگ ایرانیان برای بقای ایران و اندیشهٔ ایرانشهری در میدان زبان و ادبیات بیش از دیگر عرصه‌ها شدت داشته است.

تقابل دو مفهوم عجم و عرب، رویارویی دو هویت زبانی است؛ عجم (در لغت به معنی گنگ) به غیر عرب‌زبانان و اختصاصاً ایرانیان اطلاق می‌شد. شاید اصرارهای بسیار اعراب بر برتری زبانشان بود که بر غیرت زبانی ایرانیان می‌افزود.^{۵۷} طبقهٔ دهقان هوشمندانه در پی تقویت زبان مشترک اقوام ایرانی برآمد. دهقانان با تازبان فاتح کنار آمدند و با قبول جزیه امکان ماندن در جایگاه اجتماعی و اقتصادی خود را یافتند. آنها برخلاف شعوبیان دشمنی با تازبان را آشکار نکردند و حتی در مقام سازش و مواصلت با اعراب برآمدند. در این میان، گروهی از دهقانان، به‌ویژه دهقان‌زادگان توسی، با هدف پاسداشت هویت خود نبرد را به عرصهٔ زبان و ادب و فرهنگ کشاندند. از نظر آنها، فقط یک زبان توانا می‌توانست در برابر زبان قدرتمند رقیب حافظ فرهنگ و هویت باشد. زبان عربی البته که بسیار غنی و نیرومند بود، چرا که هم زبان مشترک اقوام مختلف بود، هم ادبیات غنی داشت و هم دین نوین و فراگیر در آن شکل گرفته بود. در طرف مقابل، زبان پارسی نیز فقط یک زبان نبود، بلکه نظامی از نشانه‌های یکپارچه‌ساز اقوام بود که حامل آداب کشورداری، آیین نبرد و رزم، تاریخ، سرگذشت، رسوم فرهنگی، باورها، تجارب و ساختارهای سیاسی و اجتماعی مشترک میان اقوام ساکن سرزمینهای ایرانشهر بود. طبقهٔ دهقانان از نقش زبان در استمرار و تداوم فرهنگ و اندیشهٔ ایرانشهری آگاهی داشت. بنا به اهمیتی که برای سخن فصیح و والا قائل می‌شد، شاعران توانمند را بسیار ارج می‌نهاد و در ازای مدایح شاهان و امیران و دهقانان صله‌های شایسته می‌بخشید.^{۵۸} دهقانان به مدح و ستایش آداب و فرهنگ خویش تا آنجا اعتبار دادند که ناصر خسرو مدایح دهقانان را رقیب ختم قرآن و حفظ فرقان دانسته است.

زبان دهقان زبان مادری یک قوم خاص نبود، بلکه زبان ادب و فرهنگ مشترک اقوام

^{۵۷} اعتقاد به فضیلت زبان عربی حتی در آثار ایرانیان نیز رایج بود. ثعالبی نیشابوری دربارهٔ شرافت عرب در شعر و ادب گفته است: «وَلَمَّا كَانَ الشَّعْرُ عُمْدَةَ الْأَدَبِ وَعِلْمُ الْعَرَبِ الَّذِي اخْتَصَّتْ بِهِ عَنْ سَائِرِ الْأُمَمِ وَبِلْسَانِهِمْ جَاءَ كِتَابُ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْهُمْ الْمُرْسَلُ (ص).» ثعالبی، *بینیمة الدهر*، جلد ۱، ۲۶. نیز، بنگرید به آرای ابوحاتم رازی (۱۹۵-۲۷۷ ق) در کتاب *الزینة*. احمدبن حمدان ابوحاتن الرازی، *کتاب الزینة فی الکلمات الاسلامیه العربیة*، تصحیح حسین بن فیض‌الله الهمدانی (صنعاء یمن: مرکز الدراسات والبحوث الیمنی، ۱۴۱۵ق)، ۱۳۰-۱۳۲.

^{۵۸} سوزنی سمرقندی، *دیوان حکیم سوزنی سمرقندی*، ۲۰۰، ۲۲۴، ۳۱۱، ۳۲۶ و ۴۳۶.

یک سرزمین بود که هر کدام زبان مادری ویژه‌ای داشته و دارند. اما این زبان دهقان در برابر زبان بیگانه به مجموعه اقوام متنوع ایرانی هویت واحدی می‌بخشید. این گونه بود که عرصه شعر و ادب آوردگاه رویارویی دو زبان تازی و دهقان شد. تصویرهایی از این رویارویی زبانی را در دیوان شاعران بزرگ پارسی می‌توان یافت. خاقانی گفته است:

دید مرا گرفته لب، آتش پارسی ز تب
نطق من آب تازیان برده به نکته دری^{۵۹}

سعدی هم مدعی است که شعر پارسی او چونان آب روان همیشه پیش خواهد رفت و مرکب تازی نمی‌تواند از آن پیشی بگیرد:

چو آب می‌رود این پارسی به قوت طبع
نه مرکبی است که از وی سبق برد تازی

در دیوان‌های شعر فارسی دری چندان که از "اقلیم زبان دری و پارسی"، "نظم کشورگشای دری"، "اقلیم ادب"، "ملک سخن" و "کشور سخن" یاد شده از مُلک و اقلیم و کشور ایران سخن نرفته است. جدال دهقان و تازی چند قرن ادامه یافت تا آن‌گاه که زبان پارسی به کمال مطلوب خود نزدیک شد و شاهکارهای ادبی همچون *شاهنامه*، *گلستان*، *مثنوی* و *دیوان حافظ* در گرانیگاه فرهنگ و زبان مشترک اقوام ایرانی قرار گرفت. هنگامی که *شاهنامه*، *مثنوی* و *دیوان حافظ* لقب "قرآن پارسی" گرفتند، در واقع زمانی بود که زبان دهقانان به مرکز ثقل فرهنگ و حلقه نگاهدارنده هویت ایرانشهری بدل شد. در قرن هشتم، زبان دهقان به چنان اقتداری رسید که به سرزمین‌های هند و چین وارد شد و نقش زبان دوم جهان اسلام، به‌ویژه در شرق اسلامی، را به عهده گرفت و بیش از سه قرن، زبان فرهنگ و ادب و سیاست در دربارهای دو امپراتوری عثمانی و گورکانی هند بود.

^{۵۹} فضل‌الدین ابراهیم‌بن علی خاقانی شروانی، *دیوان اشعار*، تصحیح علی عبدالرسولی (تهران: چاپخانه سعادت، ۱۳۱۶)، ۴۲۹.